

فصلنامه دُرّ دَرّی (ادبیات غنایی، عرفانی)
دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد
نجف‌آباد
سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۹۰، ص. ۸۳-۹۸
تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۱ تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۰/۵

بازتاب غم، رنج و ناامیدی در سبک هندی (با تکیه بر غزلیات طالب آملی)

دکتر فریده داودی مقدم^۱

چکیده

با تأمل در شعر سبک هندی، بویژه غزلسرایان این سبک در می‌یابیم که غم و ناامیدی و رنج از پر بسامدترین واژگان در غزلیات شعرای سبک هندی می‌باشد که علت آن را در عوامل گوناگونی چون جریانات اجتماعی و مسائل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی عصر صفویه، و به دنبال آن فردگرایی شدید شعرای این دوره و مهاجرت و اندوه و غم ناشی از فراق و دوری از وطن، بازتاب اندوه، ستم و بیداد بر مردم روزگار خود و تأثیر اندیشه‌ی غم و رنج‌های سه‌گانه در مکاتب فلسفی هند و ... می‌توان جستجو کرد. با تحلیل غزلیات شعرای این مکتب و بخصوص غزلیات طالب آملی - که این تحقیق با تأکید بر آن می‌باشد - می‌توان به شاخص‌های زیر در موضوع غم و رنج دست یافت: تفکر جبرگرایانه، ایجاد تصاویر پارادوکسی با موضوعات غم و شادی و یأس و امید، اصالت دادن به موضوع غم در هستی، همت بلند و غم‌جویی، استفاده از عناصر طبیعت برای توصیف غم و اندوه چون شاعران رمانتیسم و استفاده از کلمات عامیانه و بازاری در القای ملموس‌تر و بهتر غم و اندوه و ... اشاره کرد. هم چنین با تحلیل اشعار سبک هندی از این منظر می‌توان به برخی از باورها و نکات دقیق و مبهم زندگی و عصر شاعر پی برد.

کلمات کلیدی

رنج، اندوه، غزل، سبک هندی، طالب آملی.

^۱ استادیار دانشگاه شاهد

مقدمه

با تأمل در شعر سبک هندی، بخصوص غزلیات این سبک در می‌یابیم که غزل سبک هندی سرشار از مضامین رنج آلود، یأس‌آور و غم‌انگیز می‌باشد که برای توجیه آن دلایل مختلفی وجود دارد که این تحقیق هم در پی کاوش و فهم دلایل این مسأله می‌باشد و هم با آوردن نمونه‌های مختلف از شعر شاعران این سبک، به بررسی و تحلیل بیشتر این موضوع می‌پردازد. از شاعرانی که موضوع رنج و اندوه در شعر او بسیار تکرار شده و بسامد بالایی دارد، طالب آملی است که این نوشتار در نهایت با تأکید بر غزلیات وی نوشته و پرداخته می‌شود.

۱. علل غم دوستی در سبک هندی

۱-۱ جلوه‌های رنج و اندوه در پرتو جریانات اجتماعی

یکی از عواملی که شعر اندوهگین سبک هندی را می‌پرورد، جامعه فردگرا و تراژیک عصر صفوی است. درین باب گفته شده که رشد فعالیت‌های بازرگانی و درهم ریختن ارزش‌های ملی و گروهی، جامعه عصر صفوی را به سوی فردگرایی می‌کشاند. گرچه با حمله مغول چنین فضای فردگرایانه و تراژیکی بر جامعه ایران سایه افکنده بود، اما ظهور دولت قدرتمند صفوی دگرگونی چندانی در این فضا ایجاد نکرد. فردگرایی حاکم و تفکر تراژیک و منزوی خلاء جهان‌بینی جمعی را که نتیجه کار گروهی و اجتماعی است به دنبال دارد. در چنین جامعه‌ای ارزش‌های فردی، قدرت طلبی، شهرت و آوازه و جاه‌طلبی، جایگزین ارزش‌های تاریخی، اجتماعی می‌شود (فتوحی، ۱۳۸۵: ۵۸).

طبیعی است که وقتی شاعر در جامعه مورد نظر خویش از برآورده شدن اهداف فوق و آمال و آرزوهای فردی خویش باز می‌ماند به سرشت سوگناک هستی بیش از پیش می‌اندیشد و در تخیل دور پرواز خویش آنها را منعکس می‌کند.

"شاعر این عصر تنهاست، تنها می‌اندیشد و مستغرق در لحظه‌هاست و به اندیشه جمعی وابسته نیست. انسانی که به تعبیر پاسکال میان توانایی و عجز شناور است، انسانی تراژیک است. بینش تراژیک درماندگی میان دو خواست متناقض را برای آدمی به ارمغان می‌آورد. شخص میان امید و نومیدی متردد است. هم به خود می‌بالد و هم اظهار عجز می‌کند. شاعر سبک هندی موجودی تناقض آمیز است. از سویی حماسه وار به هنر و استعداد و توانایی ذوق و قریحه خویش می‌بالد و جهان را به تیغ سخن تحت سیطره خویش می‌آورد و از دیگر سو پیوسته سخن از درماندگی، یأس، بی‌کسی، تنهایی، خموشی و ... سر می‌دهد." (همان، ص ۶۰)

بیدل دهلوی و طالب آملی دو شاعر معروف سبک هندی این مضامین را بارها در غزلیات خویش آورده‌اند، در اندیشه اندوهناک شاعر ساغر فریب تنها جام صبح دنیاست و جوانمردی تنها نامی است که از اساطیر بر می‌آید:

خلقی است شمع وار در این قحط جای فیض	قانع به اشک و آه ز آب و هوای فیض
از صبح این چمن کشی ساغر فریب	خمیازه موج می‌زند از خنده‌های فیض
نام کرم اگر شنوی در جهان بس است	اینجا گذشته است ز عنقا همای فیض

(بیدل، ۱۳۷۶: ج ۲، ص: ۹۱۵، ۹۱۶).

۱-۲ مهاجرت، ریشه‌ها و باز تاب آن در تولید ادبیات غم انگیز

"شبه قاره هند هم از نظر اقلیمی و نعمت‌های طبیعی و هم از نظر اجتماعی و فرهنگی، سرزمینی مهاجرپذیر بوده است." (فرهنگ ارشاد، ۱۳۷۹: ص ۱۹۸)

درباره دلایل مهاجرت شاعران، عارفان، دانشمندان و هنرمندان ایرانی در دوره صفویه و روزگار حیات شاعران سبک هندی سخن‌های بسیاری گفته شده است. از عمده این دلایل نابسامانی و بی‌ثباتی اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، بی‌توجهی سلاطین صفوی به شعر و ادب و تعصب شدید مذهبی و تقرب گروه خاصی از فقیهان و محدثان به دربار را ذکر کرده‌اند (رک: امیری: ۱۳۷۴، ۱۰۸. عبدالرفیع حقیقت: ۱۳۶۸، ج ۴: ۳۶ - ۳۵).

مؤلف «با کاروان هند» علاوه بر دلایل فوق، دلایل دیگری چون گریز از تهمت و بدمذهبی، قلع و قمع سران در عهد شاه عباس اول، آزدگی از خویشان یا هم‌شهریان، درویشی و قلندری، سفارت، تجارت، خوش گذرانی، ناسازگاری روزگار، ... را ذکر می‌کند (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱: پنج).

برخی، عامل اصلی مهاجرت ادبای ایرانی به هند را روحیه تسامح و تساهل پادشاهان گورگانی هند و اساساً آسان‌گیری مذهب هندو می‌دانند (قنبری، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴)

ملک‌الشعراى بهار نیز شرایط پرآشوب زمانه و رفتار بد حکام صفوی را عامل مؤثری برای مهاجرت ایرانیان به سرزمین‌های دیگر می‌داند و از طرفی طمع ورزی و سودجویی برخی از مهاجران را نیز بر این مسأله می‌افزاید. (ملک‌الشعراى بهار، ۱۳۸۱، ج ۳: ۷۱ - ۷۰)

آنچه که زوایای ذهنی روح حساس شاعر را آزار می‌دهد، بیدادگری‌ها و بی‌ثباتی‌های سرزمینش می‌باشد که درباره حکومت عصر صفوی صادق است. گفته شده با اینکه حکومت صفوی، هرج و مرج سیاسی و ملوک‌الطوایفی را بر انداخت و نوعی وحدت دینی برقرار ساخت، اما در برابر، ستم‌ها و بی‌ثباتی‌های فراوان نیز گسترش یافت. در این دوره تازیانه زدن و کشتن دادخواهان و رها کردن بیدادگران، کشتارهای دسته‌جمعی، کورکردن، پایین انداختن از مناره مسجد و ... از کارهای جاری و عادی بود. در این دوران بسیاری از ایرانیان برای حفظ ادب و فرهنگ خود دست به دامان ترکان عثمانی و گورکانیان هند شدند (تمیم داری، ۱۳۸۹: ۲۹).

شاعر یا نویسنده مهاجر از وطن مألوف خود به هر دلیلی که باشد کوله‌باری از اندوه جدایی از سرزمین خود و مردم آن را در شعر و اثر خویش منعکس می‌کند. ادبیات مهاجرت همیشه پیوند عمیقی با این بن‌مایه‌های رنج و اندوه داشته است. شاعر خودآگاه یا ناخودآگاه سرگشتگی و دوری خویش را در قالب کلمات با این مضمون پدیدار می‌سازد.

۱-۳ سنت‌های شاعرانه

چنانکه می‌دانیم استقبال از غم و اندوه در اشعار فارسی بخصوص اشعار غنایی فراوان دیده می‌شود. به طوری که این مضمون به عنوان یکی از موتیف‌های معروف اشعار کلاسیک و معاصر شناخته شده است و در تبیین این مطلب گاه به مباحث روانشناسی چون نوستالژی در اشعار شاعران پرداخته می‌شود که خود بحثی دراز دامن است.

غم‌گویی با شعر فارسی پیوند و نسبتی ازلی به درازای همان تاریخ شعر و شاعری دارد و کمتر شاعری است که به جلوه‌های مختلف آن نپرداخته باشد. قیصر امین پور تصویر این ناخودآگاه جمعی را در شعر خود زیبا آورده است:

هفتاد پشت ما از نسل بودند
از خاک ما در باد بوی تو می‌آید
ارث پدر ما را اندوه مادرزاد
تنها تو می‌مانی ما می‌رویم از یاد
(امین پور، ۱۳۸۱: ۱۲۰)

قابل ذکر است که این غم پیوندی ناگسستنی با عشق و جلوه‌های مختلف آن در شعر فارسی دارد: قوم و خویش من همه از قبیله غم‌اند عشق خواهر من است، درد هم برادرم (امین پور، ۱۳۸۶: ۳۸). به نظر می‌رسد در ادبیات سبک هندی غیر دلایل مذکور در این نوشتار، موتیف غم و اندوه به عنوان دستاویزی برای شاعران مطرح است تا بتواند نازک خیالی و ژرفای اندیشه و انزوای جبری و ناکامی خویش را به تصویر بکشد و این بیان رنج و اندوه بیشتر از آنکه نمود ظاهر و واقعی داشته باشد در پرتو تخیلات شاعرانه و سنت شعر غنایی قابل توضیح است. تصویر سازی‌های زیبا و همنوایی با عناصر طبیعی در خدمت این نوع شعر بسیار بدیع و دلپذیر به کار گرفته می‌شود:

سوخته لاله زار من رفته گل از کنار من
بی تو نه رنگم و نه بو ای قدمت بهار من
گر به تبسمی رسد صبح بهار وعده‌ات
آینه موج گل زند تا ابد از غبار من
(بیدل، ج ۲: ۱۲۳۵)

۱-۴ اندیشه غم و رنج و تفکر هندی

آیا نگاه غم پرستانه شعراپی چون طالب، بیدل و حزین تحت تأثیر جریانات اجتماعی ایران است یا تفکر هندی نیز بر شیوه فکری آنها تأثیر داشته است؟ با تأمل و تعمق در مکاتب فلسفی هند و ریشه‌یابی تفکرات و آیین‌های هندی در می‌یابیم که شاید بتوان ردپای این اندیشه‌ها را در هند جستجو کرد. فرضیه رنج جهانی در مشرب فکری و معنوی بودا و اوپانیساده‌ها و به طور کلی در تمام مکاتب فلسفی هند پذیرفته شده است و جنبه بدبینی معنویت هندوست و ارتباط نزدیکی با قانون "کارما" و دایره حیات و مرگ دارد (شایگان، ج ۱: ۱۲۷).

بودا پس از ریاضت و رنج فراوان به کنه چهار حقیقت شریف آگاه می‌شود:

۱. هر آنچه به هستی می‌گراید محکوم به رنج و درد بی پایان است.
۲. مبدأ رنج جهان تولد و پیدایش است.
۳. ایستادن گردونه مرگ و حیات باعث رهایی از رنج خواهد بود.
۴. راهی که به سوی آزادی مطلق می‌رود هشت گانه است (همان، ص ۱۴۱).

همچنین در مکتب وی شیشکا مبحث رنج‌های سه‌گانه و تنگنای هستی و راههای رهایی از آنها عنوان می‌شود. (ر.ک: شایگان، ج ۲: ۵۰۰)

مبحث رنج‌های سه‌گانه هستی در بند نخست رساله "سانکھیا کاریکا" نیز آمده است (همان: ۵۶۴). بنابر مبانی آیین یوگا، این دیر فانی مملو از ناکامی و مشحون به مشقت است و جسم رنج است. زیرا خود موضع رنج است و حواس و اشیا و ادراکات نیز رنج به بار می‌آورند و بار آورده رنج‌اند و لذا بد هم آبتن ناکامی و مشقت‌اند و همه چیز برای فرزانه حکیم رنج است. پس باید به هر ترتیب از منجلا ب این رنج و از محنت این نابسامانی خویشتن را خلاصی بخشیم (ر.ک: همان: ۶۵۰).

در میان شاعران سبک هندی، به نظر می‌رسد که بیدل بیش از دیگران این معنا را در غزلیات خویش منعکس کرده است و غم و رنج این جهان را دست مایه شادی جهانی دیگر می‌شمارد:

چون سحر در نفس آینه شبم داریم	عمرها شد عرق از هستی مبهم داریم
عشرت هر دو جهان زین دو نفس غم داریم	زندگی پرده سحر است چه باید کردن

(بیدل، ج ۲: ۱۱۱۶)

۱-۵ غم و اندوه شعرای سبک هندی و مکتب رمانتیسیم

اگرچه شعر شاعران هندی را به این سبب که برای شعر اندیشه و عقل قائل هستند در مقابل الهام شاعرانه رمانتیک‌ها قرار داده‌اند. (ر.ک: فتوحی: ۴۰) اما ویژگی‌های مشترکی میان اندیشه‌های غم پرستانه شاعران این عصر و تخیلات گسترده آنها با شاعران رمانتیسیم وجود دارد که خود می‌تواند موضوع پژوهشی گسترده باشد. توجه خاص شاعران سبک هندی به طبیعت و انعکاس وضعیت روحی غمگین یا شادمان وی در عناصر طبیعت که به نمونه‌های آن اشاره خواهد شد، از شمار این ویژگی‌های مشترک است.

گاه در شعر این شاعران و از جمله طالب آملی نوعی رمانتیسیم مایوس و نیهیلیستی نیز دیده می‌شود، همان که پیکهام از آن تعبیر به رمانتیسیم منفی می‌کند. (رنه ولک: ۳۸) که در جای خود با ذکر شواهدی به طرح و تحلیل آن خواهیم پرداخت. این رمانتیسیم منفی بیشتر به نوعی حالت‌های وجودی رنج‌آلود در شخصیت رمانتیک‌ها و قهرمانان آثارشان اطلاق شده است (جعفری، ۲۰۵).

در شعر طالب آملی و دیگر شاعران هندی جلوه‌های گوناگون این غم و رنج موج می‌زند. به هر حال در این نوشتار، در پی این نیستیم که طالب و شعرای هندی را تابع مکتب رمانتیسیم معرفی کنیم بلکه هدف بیشتر بیان برخی خصایص مشترک میان غزل‌های آنها و اشعار شعرای رمانتیسیم است. البته این نکته مهم به نظر می‌رسد که گاه اندوه طالب و بیدل و برخی دیگر از شاعران این عصر بر خلاف برخی شاعران رمانتیسیم، فلسفی و ژرف نیست و در مواردی کاملاً سطحی، تصنعی و تقلیدی می‌شود که بیشتر همسو با جریانات غم پرستانه روزگار و سبک رایجش می‌باشد تا بیان درونیات و ژرفای غمگنانه شاعر.

تخلص، نمودار تفکر غم انگیز و یأس آلود سبک هندی

تخلص را معرفی‌نامه شاعران کلاسیک خوانده‌اند که با خاستگاه‌های متفاوتی چون نام ممدوح، زادگاه، معشوق و ... ارتباط دارد. با نگاهی به تخلص شعرای سبک هندی می‌توان نگاه تراژیک و حسرت آمیز آن‌ها را به هستی دریافت. تخلص شعری چون: بیدل، حزین، آرزو، آشوب، شیدا، فانی، تنها، اسیر، اشکی، وحشت، فقیر و ... گویای این امر است.

دکتر شفیعی معتقدند: "انتخاب تخلص‌هایی چون اسیر، حزین، کوهی، وحشی، حقیر، مسکین، مجروح، مجرم، تائب، چاکر و... با بار معنایی غم و اندوه، رنج و گدایی انگار لازمه شاعری در این سرزمین بوده است که می‌توان برای برخی از این تخلص‌ها مانند فانی، فنایی، مهجور و هجری دلایل عرفانی معقول و قانع‌کننده‌ای پیدا کرد؛ ولی برای تحلیل روانشناسانه غلبه بار معنایی رنج و اندوه در این تخلص‌ها می‌توان دلایل زیر را برشمرد:

۱. حملات وحشیانه مغول و تیمور و تاتار و وجود نظام مستبدانه حاکم در ایران.
۲. ورود شعر فارسی به سرزمین هند و تأثیر غم پرستی و ویژگی مازوخیسم هندیان بر شعر فارسی.
۳. آموزش غلط مذهبی در جامعه و در نتیجه ممنوعیت روابط اجتماعی زن و مرد.
۴. تصوف و عرفان" (شفیعی، ۱۳۸۱: ۸۵).

استقبال از مشکلات و غم پرستی در شعر بیدل دهلوی:

چنانکه قبل از این ذکر شد، مضمون غم‌پرستی از مضامین شایع و رایج سبک هندی است که قبل از پرداختن به جلوه‌های مختلف غم و اندوه در غزلیات طالب به بیان برخی از نمونه‌های این موضوع در شعر بیدل، عرفی و حزین که از سرآمدان این سبک هستند می‌پردازیم:

در شعر بیدل سوختن از غم مایه عیش و عشرت است :

فیضی نمی‌توان برد تا دل به غم نسازد آتش زن و طرب کن، کاین خانه را عروسی است

(بیدل، ۱۳۷۶، ج ۱: ۶۱۷)

پیکر افسرده شاعر خاکستر صد گلخن است و صدها بار در حیات خود می‌سوزد تا راحتی سوزناک نصیبش شود:

سوختم صد رنگ تا یک داغ راحت دیده‌ام پیکر افسرده‌ام خاکستر صد گلخن است

(همان: ۶۲۱)

سوختن مایه نشو و نمو و نماست، همچنانکه شمع با سوختن شعله ور می‌شود:

مایه بالیدن ما پهلوی خود خوردنست در گداز استخوان شمع شیردایه بود

(همان، ج ۲: ۸۳)

موارد دیگر: سوختن مرهم داغ عاشقان و وسیله پرواز آنان است.

(همان، ج ۱: ۸۶، ج ۲: ۲۶۹)

همچنین بیدل به برخی از زمینه‌های اجتماعی در پدیداری حسرت و اندوه در این دنیا در غزلیاتش اشاره می‌کند:

بس که می‌جوشد از این دریای حسرت حب جاه قطره هم سعی حبایی دارد از شوق کلاه

گر سلامت خواهی از ساز تظلم دم مزن دادرس در عهد ما سنگ است و مینا دادخواه

این زمان عرض کمال خلق بی تزویر نیست جوهر آینه آبی دارد اما زیر کاه

(همان، ج ۲: ۱۲۸۹)

درد و اندوه و اشک در شعر حزین لاهیجی

در شعر حزین، درد و اندوه مایه شادمانی است و داغ و حرارت چون شمع مانند زیور و سرمایه‌ای برای زندگی شاعر است:

ای درد تو یار جانی من
اندوه تو شادمانی من
پیرایه داغ تست چون شمع
سرمایه زندگانی من

(شفیعی، ۱۳۸۵: ۴۸۷)

گرامیداشت اشک و آه و سوز:

شاعر از چشم اشک آلود همانند دریا از ابر بهره می‌گیرد.

راه از همه سو بر خبر خویش گرفتیم
از سنگ فروغ شرر خویش گرفتیم
هرگز نگرفته ست رگ ابر ز دریا
این بهره که از چشم تر خویش گرفتیم
(همان: ۴۵۰)

غم در شعر عرفی شیرازی

عرفی شیرازی هم که از شاعران معروف سبک هندی است در شعرش از غم‌های جهان بسیار سخن می‌گوید و شب غم در نظر او بهتر از صبح عید است:

منم که یافته‌ام ذوق صحبت غم را
به صبح عید دهم وعده شام ماتم را
(عرفی شیرازی، ص ۲۱۰)

عرفی دل خویش را از دست داده و آن را گم کرده و غم‌های جهان همه طلبکاران دل او هستند. او نیز ناچار در پی غم‌های جهان می‌رود تا دل خود را بازیابد:

دلم گم گشت و غم‌های جهان عرفی طلبکارش
به دنبال غم افتم تا مگر یابم نشانش را
(عرفی شیرازی، ص ۲۱۰)

همه چیز حتی جان خود را بر سر غم دل بر می‌افشانند و اگر غم دل از او جان طلب کند، دل غم را نمی‌رنجانند و بی‌محابا جان می‌دهد:

عرفی غم دل گر طلب جان کند از تو
زنهار بر افشان و مرنجان دل غم
(عرفی شیرازی، ص ۲۱۱)

جلوه‌های مختلف غم و اندوه و یأس در غزلیات طالب

مختصری از زندگی طالب آملی

سید محمد طالب آملی از مردم آمل مازندران بود که احتمالاً در حدود سال ۹۹۶ ق به دنیا آمد. روزگار جوانی را در وطن خویش گذرانید و همان جا به تحصیل علوم رایج زمان پرداخت. پیش از بیست سالگی، هندسه و منطق و هیئت و حکمت و فلسفه و عرفان و خوش نویسی را فراگرفت و در این فنون مهارتی کامل یافت. در جوانی رهسپار هند شد. ابتدا در قندهار و ملازم میرزاغازی خان توفان (متوفی ۱۰۲۱ ق.) شد و چند قصیده مشهور خود را در ستایش او سرود. پس از مرگ وی به آگره و سپس به بندر سورات نزد ملک چین قلیچ خان رفت و او را ستود و نهایتاً به بارگاه جهانگیر شاه راه یافت و در دستگاه او در سال ۱۰۲۸ ق. لقب ملک‌الشعرایی گرفت و این دلیل آن است که طالب شخصی فاضل و دانش آموخته و در شاعری قوی مایه و خوش قریحه و چیره دست بوده است. زیرا جهانگیر شاه از علم و شعر و ادب بهره کافی داشت.

در سال ۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶ ق. در گذشت. محمد مرسلین استاد دانشگاه دهلی، رساله دکتری خویش را درباره طالب آملی تألیف کرده، دیوان او را مشتمل بر ۱۹ هزار بیت می‌داند.

طالب آملی با پرداختن به مضمون غم و اندوه و ناامیدی در جلوه‌ها و وجوه مختلف، شعاع اندیشه‌های دور پرواز خویش را در طیف‌های گوناگون می‌نمایاند که هر یک از این طیف‌ها، منعکس کننده وجهی از زوایای اندیشه و تفکر اوست که مادر این نوشتار با آوردن برخی از این مضامین در غزلیات وی، به تبیین افکار او در این مقوله می‌پردازیم. از موضوعات مهم غزل‌های طالب درباره غم و اندوه می‌توان به مضامین زیر اشاره کرد:

۱. چیرگی و تسلط بی چون و چرای غم و اندوه بر ساحت هستی شاعر، نشان دهنده تفکر جبرگرایانه وی در باب هستی است. وی سرشت سوگناک هستی را جزء لایتغیر هستی خویش می‌انگارد:

این گل خون گرد این صحرا شهادتگاه کیست	گریه می‌آید به استقبال چشم این آه کیست
من ندانم گردش افلاک خاطر خواه کیست	هر کرا بینی ز دور چرخ دارد شکوه‌ای

غزل ۵۹۶

به هر جاپای راحت می‌نهم بر نیش می‌آید	منم کز هر طرف دردی دلم را پیش می‌آید
مسلمان با برهمن گرم‌تر زین بیش می‌آید	سپهرا سرد مه‌ری تا به کی کافرنه‌ایم آخر

غزل ۶۱۱

زه‌ری به تلخ کردن کام من آورد	هر دم فلک غمی به سلام من آورد
بوی مصیبتی به مشام من آورد	هر بار عشرتی که رسد از بهار فیض
شبگیر کرده روی به شام من آورد	هر غم که صبح ماتمیان را کند وداع

غزل ۸۳۵

جهان را گلی می‌داند که رنگ و بویش (ظاهرش) از باطنش فریبنده‌تر است و نمونه‌ای از لاله خونین دل است حتی شاعر از آه آتشین خود پرهیز می‌کند که مبادا فتنه‌ای بر او برانگیزد زیرا که سرشتی چون آسمان دارد.

جهان گلی است که رنگش زبویش افزونست
ز دود آه شرر بار خویش در حذر

نمونه ز گل داغ و لاله خونست
که فتنه‌ای نکند ز آنکه آسمان گونست
غزل ۱۰۲

شادی و طرب در کلبه وجود طالب بدشگون پنداشته می‌شود و فلک همواره برای آزار و نابودی او همت می‌گمارد:

بساط عیش یاران درنوردید
فلک راضی به قتل ماست هیهات
طرب در کلبه ما بد شگونست
محیطی تشنه یک قطره خونست
دلی هم بازوی فرهاد ما را
غمی همدوش کوه بیستونست

غزل ۳۹۴

همچنین در این موضوع ر.ک: غزل‌های ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۳.

۲. ایجاد تصاویر زیبای پارادوکسی، بخصوص در تقابل میان موضوع غم و شادی، یأس و امید از تصاویر شایع و بدیع غزل‌های طالب است که درباره تناقض و پارادوکس در شعر شاعران سبک هندی و طالب سخن‌ها گفته شده است. (ر.ک: حسن پور آلاشتی، ۱۳۸۴: ۱۵۵)

طالب، ماهرانه واژگان و تصاویر پارادوکسی را در بافت کلام خویش می‌نشانند و موضوعات متناقض را چنان به هم پیوند می‌زند که مرزی میان آنها احساس نمی‌شود:

به گیاهی نوزیدیم که بی شعله نسوخت
بر غباری نگذشتیم که بر باد نرفت

هرگاه آتش درون ما بر هر گیاهی بوزد بدون شعله آن را می‌سوزاند و وجود ما بر هر غباری پا گذارد، بر باد می‌رود و نابود می‌شود، در بیت دوم از فرزندان روزگار می‌گوید که به دلیل سلطه غم جهان، رقص‌کنان به سوی عدم آباد می‌روند:

کس نیامد به جهان کز غم ابنای زمان
کف زنان رقص‌کنان تا عدم آباد نرفت

غزل ۱۱۸

جسم خود را از غم فربه و بسیار، لاغر و ناتوان می‌داند:

جسم از غم فر بهم نزارست
یک برگ گلم دو جامه دارست

غزل ۱۰۰

با اینکه شاعر خویش را باغ یأس معرفی می‌کند اما در دنباله می‌گوید که از ثمره‌های نارسیده ما، میوه امید است.

باغ یأسیم و میوه امید
از ثمرهای نارسیده ماست

غزل ۱۱۹

در بیت زیر شاعر می‌خواهد با هیجان و جوش تبسم برای گریه ماتم برپا کند، در جهانی که عشرت هرگز خنده رو نیست:

در غمستانی که عشرت را نیابی خنده روی
من به صد جوش تبسم گریه را ماتم کنم
گاهگاهی کز هجوم شادی یاد غم کنم
گریه را شاداب سازم خنده را درهم کنم

غزل ۶۷۲

صبح شاعر با همه روشنی، فرستانندهٔ ظلمت به سوی شب است :

صبح ما سرمایهٔ ظلمت فرستد سوی شام (غزل ۳۹۰)

آشوب حیرت تا ابد او را آرام می‌سازد:

آشوب تحیر دهدش تا ابد آرام (غزل ۴۱۷)

قابل ذکر است که یکی از تخلص‌های طالب را آشوب آورده‌اند اگرچه برخی این نظر را نمی‌پذیرند و غزلیاتی با تخلص آشوب را متعلق به ملاحسین آشوب مازندرانی از معاصران طالب دانسته‌اند (طاهری، بی‌تا: ۴۸) اما بینایی بر این باور است که "وی در آغاز کار آشوب تخلص می‌کرد و بعداً هم که تغییر تخلص داده، به مناسبتی که بر بنده مجهول است باز هم این کلمه را رها نکرد" (بینایی، ۱۳۸۰: ۸۱).

در تأیید این موضوع غزل‌های ۶۳۲ و ۶۳۶ هم شاخص هستند .

۳. شاعر اصالتاً وجود خود را قرین غم می‌داند و در غزلیات گوناگون دیدار و مواجههٔ دیگران را با خود مساوی

با فراموشی شادی و خوشدلی‌های جهان می‌پندارد، هر که شاعر را ملاقات کند بردلش غم و اندوه می‌نشیند:

کس نیامد بر ما شاد که نا شاد نرفت خوشدلی‌های جهانش همه از یاد نرفت

غزل ۱۱۸

اشک غم چنان بر وجود او مستولی است که آتش درونش را خاموش و بی فروغ و سرد کرده است:

ز ما ایمن نشین کز آتش ما گل نمی‌سوزد و گر دوزخ شویم از ما پر بلبل نمی‌سوزد

ز بس باران رحمت [بهر] ما باریده بر گیتی ز موج شعله بر دریای آتش پل نمی‌سوزد

غزل ۶۰۸

نه دلی از شاعر شاد و نه خاطری از وی ایمن می‌گردد:

نه خاطری ز من آسوده نی دلی شاد است وجود ناقص من چشم زخم ایجاد است

غزل ۲۱۹

دلی که طعم میوهٔ اندوه را چشیده باشد می‌داند که خنده ارزش و اعتبار گریه‌های مستان را ندارد:

دلی که نوبر اندوه کرد می‌داند که خنده را نمک گریه‌های مستان نیست

غزل ۱۱۱

با اندکی تأمل در این غزل‌ها به نوعی حسرت درونی شده در وجود شاعر می‌توان پی برد که از جنس تقلید و تصنع نیست. در بعضی اشعار طالب حسرت و غمی موج می‌زند که با مخاطب ارتباطی درونی برقرار می‌کند. به عنوان نمونه درین غزل شاعر از حسرت تلخی می‌گوید که چون آبی زهرآلود در گلویش روان است و باغ دلش را تشنهٔ برقی می‌داند که چون شعله بر جوی آب آن باغ روان شود:

بی تلخی حسرت به سبویم نرود آب تا زهر نگردد به گلویم نرود آب

من باغ دلم تشنهٔ برقست گیاهم بی خاصیت شعله به جویم نرود آب

غزل ۳۱۱

خود را گبری می‌داند که حتی کفار نیز او را نفرین می‌کنند. خطاب به دل خویش می‌گوید که در به دست آوردن راحت ابرام و اصرار نکن که قصد آرام گرفتن و نشستن در دل را ندارد:

من آن گبرم که طعنم از لب کفار بر خیزد
چه ابرامست ای دل چند گیری دامن راحت
نشیند سبچه گر با من دلی زنار بر خیزد
سر و برگ نشستن نیستش بگذار بر خیزد
ز صد دردم چو درد رفته‌یی در سینه باز آید
خروش مژدگانی از در و دیوار بر خیزد
غزل ۶۲۲

۴- در غزل‌های طالب، حزن و الامرته است و عدم طلب معاش دنیا بلند همتی است.

ما را تلاش بر سر مال و معاش نیست
گو خوشدلی مکن بر لب بام ما گذر
در دودمان همت ما این تلاش نیست
حزن بلند مرتبه کم از انتعاش نیست
غزل ۱۱۴

با اینکه روزگار سرشار از نعمت‌های فراوان است، اما همت شاعر از طلب آن سرباز می‌زند:

وگر جذب کمندی می‌کشد از هر طرف ما را
بود پر چشمه و پر سبز صحرای سپهر اما
عجب گر اختیاری بعد ازین ماند به کف ما را
فرو ماند سر همت بدین آب و علف ما را
غزل ۷۷

به عبارتی دیگر طالب غم پرستی خویش را ناشی از همت بلند می‌داند:

این دل نشیمن مژه اشکبار کیست
پهلوی به عرش می‌زند از همت بلند
وین شمع نیم مرده چراغ مزار کیست
این گرد بر فلک شده یا رب غبار کیست
غزل ۲۱۸

۵- همنشینی با غم‌های دنیا چنان برای شاعر مغتنم است که گویی با شاهد زیبارویی همنشین شده است. جان‌های غمگین در نزد طالب بس گرامی و محترم است:

وصال شاهد اندوه را وسیله تراش
که صحبت غم اگر یکدم است مغتنم است
غزل ۱۱۰

گرامی دار جان‌های حزین دل‌های غمگین را
به زلف پر شکن ترجیح ده، ابروی پر چین را
غزل ۸۶

۶. طالب همانند شاعران رمانتیسیم از طبیعت برای توصیف غم و ناامیدی خویش مدد فراوان می‌گیرد و نوعی همدلی و وابستگی میان اندوه ژرف او و عناصر طبیعی موج می‌زند:

گل صبحیم اشک پا بر جای
باغ یأسیم و میوه امید
شبم آفتاب دیده ماست
از ثمرهای نارسیده ماست
موج دریای اضطراب جگر
جنبش نبض آرمیده ماست
غزل ۱۱۹

در غزل زیر شاعر عدم شکوفایی غنچه وجودش را آشفته‌گی و حیرانی‌اش می‌داند که سبب ناشناختن باد صبا شده است همان که در سنت ادبی سبب شکوفایی غنچه‌ها می‌گردد:

در سلسله زلف چه داری دل ما را
زنجیر به پا کس نزند مرغ هوا را
ما غنچه دردم به گلزار جهان لیک
ز آشفته‌گی دل شناسیم صبا را
غزل ۷۱

در شعر زیر گل را شعله‌ای می‌داند که از داغ اندوه‌ها و غم‌های شاعر آتش گرفته است و برگ‌ها از درد درون او پر داغ شده است:

هر گل ز سموم دل ما شعله داغیست
هر برگ ز درد جگر ما پر زاغیست
طالب به چمن رو که پی دفع خمارت
هر لاله شبنم زده لبریز ایاغیست
غزل ۲۱۷

در این باره غزل‌های گوناگونی چون غزل ۸۶۷، ص ۵۵۹ و غزل ۴۵۷، ص ۲۴۳ و ... قابل توجه است. ۷. از نکات جالب و بدیع غزلیات طالب، حضور مکان‌های جغرافیایی و شهرها در مضامین و اندیشه‌های غم پرستانه شاعر است. در این شعر، خطاب به دل خویش می‌گوید که اگر قندهار در خور تو نیست، بیا و بین که چشم‌هایم از اشک و گریه به سرزمین پنجاب بدل شده است:

دلا مزاج تو را قندهار در خور نیست
بیا که دیده‌ام از اشک ملک پنجابست
غزل ۱۱۵

تنها آمل از آه شاعر نمی‌سوزد بلکه ساری و دیگر شهرها هم از آه آشناک طالب در امان نیست:
ز ما ایمن نشین کز آتش ما گل نمی‌سوزد
و گر دوزخ شویم از ما پر بلبل نمی‌سوزد
به دارالمرز شهری در امان از آه طالب نی
به ساری هم سری دارد همین آمل نمی‌سوزد
غزل ۶۰۸

۸. ایجاد تصاویر زیبا و بدیع با استفاده از مضمون غم و اندوه و فراق:

تسیح زلف یار شود سوده در شمار
گیری حساب اگر غم دیرینه مرا
فرق از دکان خود نکند پیر می فروش
در جوش داغ بیند اگر سینه مرا
غزل ۵۸

ترا تا کار با تیغ آزمایست
سرو تن را ز هم شوق جداییست
مرا دل تیره شده زان آشنا روی
که گفتست آشنا بی روشناییست
غزل ۲۴۰

زندگان عشق او را تن یکی و جان صدست
نیم دل در سینه اما دیده حیران صدست
مرگ را همسنگ با هجران مدان ای دل که من
بارها سنجیده‌ام مردن یکی هجران صدست
غم به روی غم نشیند بر دل طالب مدام
کلبه ویران او را هر طرف مهمان صدست
غزل ۳۳۱

۹. عشق و درد

درد حالتی است درونی که از جانب محبوب ظاهر می‌شود و به قلب و درون عاشق راه می‌یابد و آن چنان سخت است که عاشق توان تحمل آن را ندارد:

مرد عشقم یک سر مو بر تنم بی درد نیست
بستر درد است و غم گسترده ای بیمار عشق
چون بود آخر کسی کش درد نبود مرد نیست
چیست در خفتن تأمل عافیت گسترده نیست
غزل ۲۹۸

طالب خود را مرد عشق و درد می‌داند و دارالشفای این درد را کوی دوست می‌داند:

زندگانی عشق او را تن یکی و جان صد است
ای که بیمار دلی بشکن قدم در کوی دوست
نیم دل در سینه اما دیده حیران صد است
کاند آن دارالشفایک درد را درمان صد است
غزل ۳۳۱

۱۰. معشوق طالب نیز چون معشوق سعدی جفاکار است و بدین سبب در دل شاعر غم و اندوه بر می‌انگیزد:

کو بیدلی که از ستمت سینه چاک نیست
زاهد چسان نماز کند کز شریک ما
یا زنده‌ای که در غم رویت هلاک نیست
یک قبضه خاک در همه آفاق پاک نیست
چشم ستاره‌ای به فلک نیست شام هجر
شمشاد گو بسوز به حسرت که پیر ما
کز دود آتش نفسم سرمه ناک نیست
بیزار آن عصاست که از چوب تاک نیست
غزل ۴۹۶

همچنین ر.ک: غزل‌های ۱۲۴، ۳۹۱، ۴۰۴، ۷۹۶ و ... در این موضوع.

۱۱. بر طبق سنت ادبی غزل‌های عاشقانه، غم و اندوه و حسرت شاعر برگرفته از فراق و عشق معشوق است. ضمن این که معروف است طالب معشوقی به نام زهره داشته است که اختلاف طایفگی در آمل مانع وصال او و زهره گردید و حسرت اندوه فراوان ناشی از این شکست عشقی او را وادار به موافقت برای خروج از آمل کرد. (گودرزی، ۱۳۷۶: ۶)

بی تو در دیده مرا خار و سمن هر دو یکیست
نان حسرت خورم و جامه حسرت پوشم
کنج زندان و خیابان و چمن هردو یکیست
کرم سیبم خورش و پوشش من هردو یکیست
کهنه از نو شناسیم که بر دل ز فراق
سوزش داغ نو و داغ کهن هردو یکیست

غزل ۵۴۲

نشسته منتظرم تا غمی جمال نماید
بود حرام چو می خون خود به دور تو خوردن
چو روزه دار که جاسوسی هلال نماید
ولی ضرورت عشق تو اش حلال نماید

غزل ۸۳۵

همچنین ر.ک: غزل‌های ۸۵، غزل ۹۲ و ...

۱۲. استفاده از ادبیات مغانه چون می سرخ و پیاله و زنار و ...

طپیده‌ام همه در خون ز ناله‌ام پیداست
کشیده‌ام همه زهر از پیاله‌ام پیداست
غزل ۳۸۱

۱۳. غم و اسطوره‌های ملی و مذهبی:

یکی از فرایندهای مهاجرت و غم غربت بازگشت به گذشته‌های افتخارآمیز و اسطوره‌هاست که در شعر طالب
آملی نمود فراوان دارد:

یوسف بختم بحمدالله برون آمد ز چاه
کوکب طالع به مصر عزتم بنمود راه
غزل ۱۱۵
در کار بیستون دلم جمله سعی باد
مژگان من که تیشه فرهادی منست
غزل ۲۰۰

۱۴. استفاده از کلمات عامیانه و بازاری در القای مفهوم غم و اندوه:

جان داده‌ایم خسته دل و زخم خویش را
ممنون بخیه‌ای و رفویی نکرده‌ایم
غزل ۱۷۲
طالب از بس عروس غم آورده به عقد
تا حشر هر شبی شب دامادی من است
غزل ۷۰۰
در گلستانی که من آهی کشم تا روز حشر
غنچه را حسرت فروش جلوه شبنم کنم
غزل ۶۷۲
زلفت غبار کوچه دل می خورد بلی
ماراست و مار را خورشی غیر خاک نیست
غزل ۲۲۱
تلخانه غم نوش که آبی به از این نیست
در ساغر لذت می نابی به از این نیست
لخت جگراست این نمکش سوده الماس
بهر مژه باده کبابی به از این نیست
غزل ۲۸۴

نتیجه

با مطالعه، تحلیل و بررسی غزلیات طالب می‌توان دریافت که موضوع غم و ناامیدی و حسرت یکی از پر
بسامدترین واژگان در غزل‌های وی می‌باشد که علت آن را می‌توان در عوامل گوناگونی چون تفکر جریان ادبی
رایج سبک هندی، مسائل اجتماعی و فردگرایی شدید شعرای این دوره، پدیده مهاجرت، انعکاس اندیشه غم و
رنج‌های سه گانه در مکاتب فلسفی هند و ... جستجو کرد.

همچنین با تحلیل غزلیات طالب از این دیدگاه می‌توان به محورهای مختلفی دست یافت که برخی از آنها دنباله
سنت ادبی پیشینیان است و برخی بیشتر متعلق به شاخصه‌های خاص سبک هندی است. درین باب می‌توان به
محورهای شاخص زیر اشاره کرد: تفکر جبرگرایانه، ایجاد تصاویر پارادوکسی با موضوعات غم و شادی و یأس و

امید، اصالت دادن به موضوع غم در هستی، همت بلند و غم جویی، گرامی داشتن جانهای حزین چون شاهدان زیبارو، استفاده فراوان از عناصر طبیعت برای توصیف غم و اندوه چون شاعران رمانتیسم، حضور مکان‌های جغرافیایی و شهرها در این مضمون، ایجاد تصاویر بدیع با موضوع غم و فراق، موتیف معشوق جفاکار و برانگیخته شدن غم و اندوه شاعر به این سبب و به علت فراق از معشوق، استفاده از ادبیات مغانه و کلمات عامیانه و بازاری در القای ملموس‌تر و بیشتر مفهوم غم و اندوه و یأس.

پایان سخن این که از رهگذر تفسیر شعر سبک هندی از این دیدگاه می‌توان بر جریانات اجتماعی و تاریخی این عصر اشراف بیشتری پیدا کرد و با تحلیل روانکاوانه اشعار به برخی از ظرایف ذهنی و دقایق زندگی شاعران این دوره پی برد.

منابع

۱. ارشاد، فرهنگ (۱۳۷۹)، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. امیری، کیومرث (۱۳۷۴)، زبان و ادب فارسی در هند، تهران: شورای گسترش زبان و ادب فارسی.
۳. امین پور، قیصر (۱۳۸۱)، گل‌ها همه آفتابگردانند، تهران: مروارید.
۴. ----- (۱۳۸۶)، دستور زبان عشق، تهران: مروارید.
۵. بهار، محمد تقی (۱۳۸۱)، سبک‌شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)، ۳ جلد. تهران: زوار.
۶. بیدل دهلوی، مولانا ابوالمعالی عبدالقادر (۱۳۷۶)، کلیات بیدل، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی ذاکانی. تهران: الهام. چاپ اول.
۷. بینایی، قوام‌الدین و دیگران (۱۳۸۰)، مجموعه مقالات در گستره‌ی مازندران، تهران: نشر رسانش، چاپ اول.
۸. تمیم داری، احمد (۱۳۸۹)، عرفان و ادب در عصر صفوی، تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
۹. جعفری، مسعود (۱۳۷۸)، سیر رمانتیسم در اروپا، تهران: نشر مرکز. چاپ اول.
۱۰. حسن پور آلاشتی، حسین (۱۳۸۴)، طرز تازه، سبک‌شناسی غزل سبک هندی، تهران: سخن.
۱۱. حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۸)، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، ۴ جلد، تهران: شرکت مولفان و مترجمان.
۱۲. شایگان، داریوش (۱۳۵۶)، ادیان و مکتبهای فلسفه هند، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۱۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵)، شاعری در هجوم منتقدان، پیرامون شعر حزین لاهیجی، تهران: آگاه.
۱۴. ----- (۱۳۸۱)، ادوار شعر فارسی، تهران: نشر سخن.
۱۵. عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد (۱۳۷۸)، کلیات، ۲ جلد، به اهتمام محمد ولی‌الحق انصاری. تهران.
۱۶. طالب‌آملی، ملک‌الشعرا (بی‌تا)، کلیات. به اهتمام و تصحیح طاهری شهاب، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
۱۷. فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، نقد ادبی در سبک هندی، تهران: سخن.
۱۸. قنبری، محمد رضا (۱۳۸۳)، زندگی و شعر طالب‌آملی، تهران: زوار، چاپ اول.
۱۹. گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹)، با کاروان هند، ۲ جلد، مشهد: آستان قدس رضوی.

۲۰. گودرزی، فرامرز (۱۳۷۶)، *مثنوی طالب و زهره*، تهران: نشر افشار، چاپ اول
۲۱. ولک، رنه (۱۳۷۳)، "رمانتیسیم در ادبیات". ترجمه امیرحسین رنجبر، *ارغنون*، سال اول، ش. ۲، ص ۱۹-۷۵.